



روایت زوج‌هایی که بعد از مراجعه به سامانه مشاوره بهزیستی از طلاق منصرف شده و به زندگی بازگشته‌اند

«تصمیم؛ به زندگی برمی گردیم»

اولویت طلاق

مدیرکل دفتر امور اجتماعی و فرهنگی استانداری خراسان رضوی هم طلاق را جزو موضوعات اولویت دار استان برمی‌شمارد و می‌گوید: از سال ۱۳۹۵ موضوع ارجاع پرونده‌های طلاق به مراکز مشاوره در محور کار قرار گرفت و اقدامات شروع شد. حجت الاسلام والمسلمین عماد د خانی ادامه می‌دهد: تمام متقاضیان طلاق قبل از مراجعه به محاکم قضایی، برای رسیدگی به پرونده باید به مراکز مشاوره مراجعه‌کنند و بر اساس شیوه‌نامه ابلاغی به دستگاه قضایی، افراد باید پروتکل‌های مشاوره را در فرایند چهل و پنج روزه بگذرانند و در صورتی‌که این روند منجر به سازش نشد، می‌توانند به محاکم قضایی مراجعه‌کنند. از سال ۱۳۹۵ تا به امروز ۱۸٫۹ درصد آمار طلاق نسبت به سال‌های پیش از آن کاهش یافته است و این موضوع جای امیدواری دارد.

کار راه دست متخصصان بسلامت

مشاور و روان‌شناس حوزه خانواده نیز با بیان اینکه نمی‌توانیم حکم رجوع به زندگی را برای همه زوج‌ها صادر کنیم، گفت: این امر بستگی به علت طلاق دارد؛ اینکه رجوع به زندگی سابق عقلا نه و از سر منطبق است یا خیر. مهدی خادمی می‌گوید: در مورد زندگی‌هایی که نداشتن مهارت‌های زندگی و نامطلع بودن زوجین درباره آن علت جدایی است، می‌توان امیدوار بود زوجین به واسطه مشاوره و آموزش‌های خانوادگی دوباره رجوع کنند و برگردند؛ اینکه با مشاوره متوجه شوند در چه زمان‌هایی باید خشم و عصبانیتشان را مدیریت کنند و...؛ اما این حکم برای همه زندگی‌ها صدق نمی‌کند. به عنوان مثال برای مراجعه‌کننده‌ای که همسرش سابقه سال‌ها زندان و حبس را دارد و دوباره به زندگی برگشته، مشاوره بی‌فایده است. «بهتر است کار راه دست متخصصان و کارشناسان بسپریم؛ این ببارتی است که خادمی آن را بارها تکرار می‌کند و می‌گوید: اگر زن و شوهری به دلیل نداشتن مهارت‌های زندگی از یکدیگر جدا شوند و دوری باعث بازنگری در رفتارشان شود، با مشاوره متخصصان و مشاوران می‌توانند به زندگی رجوع کنند و با انعطاف بیشتری آن را ادامه دهند.

به «تصمیم» کمک کنیم

الگوگیری غلط، نداشتن مهارت‌های زندگی و... سبب شده خیلی از زوجین تصور کنند که زندگی‌شان به بن بست رسیده است؛ از سوی دیگر، برای برخی زوجین، هزینه‌های مشاوره و جلسات روان‌شناسی آن قدر بالاست که از رفتن به آن امتناع می‌کنند و کسی نیست که صریح به خصوصی‌ترین پرسش‌های زندگی‌شان پاسخ و برای حل مشکلاتشان راهکار بدهد. چه خوب است در کنار «تصمیم»، سایر دستگاه‌ها و نهاد‌های فرهنگی و اجتماعی و... هم به کمک سازمان بهزیستی و قوه قضائیه بیایند تا دیگر شاهد از هم پاشیدن یک زندگی نباشیم.

«شاید هفده سالگی سن مناسبی برای ازدواج کردن نبود. نمی‌دانم با آن همه علاقه‌ای که به درس خواندن داشتم، چطور پای سفره عقد نشستیم. اصلاً خودم "بله" را به عاقد گفتیم یا نه؟ ولی همان چند ماه اول پشیمان شدم. انگار تازه از یک خواب ترسناک بیدار می‌شدم. دلم نمی‌خواست این زندگی را ادامه دهم؛ «سمانه این‌ها را می‌گوید و وایتش را این‌طور ادامه می‌دهد: همسر من به شدت تحت تأثیر حرف‌های خانواده اش بود. تمام رفت و آمد ما کنترل شده بود و باید لحظه به لحظه اش گزارش می‌شد. اینکه چرا به فلان جا رفتیم و چرا این همه طولانی و حتی چرا این غذا را برای خوردن انتخاب کردیم و...؛ کم‌سن و سال بودم و دلم می‌خواست کنار محسن روزهای شادی را تجربه کنیم. حرف او به نقل از پدرش مبنی بر اینکه من اجازه رفتن به دانشگاه را ندارم، انگار ضربه نهایی را زد. دیگر طاقتم طاق شده بود. به پدر و مادرم گفتم زندگی کردن با این خانواده را نمی‌توانم ادامه دهم. گفتیم اشتباه کردم وزن زندگی محسن و این خانواده نیستیم. این حرف من انگار زلزله بزرگی بود که همه چیز را در همان چند ثانیه اول به هم ریخت و آشفته کرد. تک فرزند خانواده بودم که پدر و مادرم از زوهای دور و دراز شیرینی برای من داشتند. آن‌ها هنوز باور افراد قدیمی را داشتند: دختر با لباس سپید به خانه بخت می‌رود و با کفن برمی‌گردد. مادرم گریه می‌کرد و می‌گفت: مگر می‌شود مهر طلاق در شناسنامه د خترم جاجوش کند؟ من و محسن به این نتیجه رسیدیم که آخرین شیوه را هم امتحان کنیم و آن، مشورت گرفتن از یک کارشناس و متخصص حوزه خانواده بود. هر دو با هم نزد مشاور رفتیم و همه چیز را برایش تعریف کردیم؛ اینکه خانواده همسر علاقه به پسرشان حتی به ساعت خوردن و خوابیدن و بیدار شدن من هم گیر می‌دهند. جلسه خوبی بود. با همان صحبت کردن، آرام تر شدم. تصمیم گرفتیم تعداد جلسات را بیشتر کنیم. خوشبختانه محسن یاد گرفته بود چگونه این مسئله را مدیریت کند که نه به خانواده اش بر بخورد و نه من را دلگیر کند. حالا من دانشگاه‌می‌روم و زندگی شیرینی کنار همسر دارم.

گزارش روز



روزنامه نگار محرمه فرمانی

حمایت از خانواده با «تصمیم»

برخی فکر می‌کنند مشاوره، روشی تشریفاتی و نه چندان مؤثر است؛ اما به واقع می‌تواند زوجین را از تصمیم به جدایی منصرف کند. آمار صعودی طلاق در خراسان رضوی، نمایانگر این است که خیلی از زوج‌ها حاضرند خود را در فرایند طولانی طلاق اسیر کنند تا به قول خودشان نفس راحتی بکشند؛ اما طرح‌ها و برنامه‌هایی که در مشهد به صورت آزمایشی اجرایی شده، بیاری رسان خیلی از خانواده‌ها بوده و آن‌ها را از جدایی منصرف کرده است.

احتمالاً نام «تصمیم» به گوشان خورده است؛ سامانه مشاوره بهزیستی که از سال ۱۳۹۵ در مشهد شکل گرفته است، آن هم در راستای قانون حمایت از خانواده. در قالب این طرح به زوجین متقاضی طلاق، سبب شده بخش درخور توجهی از آمار عجلانه زندگی خود را از هم نیاهند.

مدیرکل بهزیستی خراسان رضوی از چاره اندیشی فعالان این حوزه برای کاهش آمار طلاق می‌گوید و می‌افزاید: متوسل شدن بیشتر زوج‌ها به طلاق توافقی سبب شده بخش درخور توجهی از آمار جدایی زوج‌ها را این نوع طلاق‌ها شامل شوند. به همین خاطر و در مسیر چاره اندیشی برای کاهش این معضل پیش از مراجعه افراد به محاکم قضایی الزام و اجبار برای استفاده از مشاوره به وجود آمد. این طرح با کمک سازمان بهزیستی و قوه قضائیه شکل گرفت و کارساز هم بود؛ تا حدی‌که آمار طلاق را در چند سال اخیر کاهش داد.

مسعود فیروزی این را هم می‌گوید که سامانه تصمیم که از سال ۱۳۹۵ در مشهد ایجاد شد، خیلی زود مورد استقبال قرار گرفت و در شهرهای دیگر هم برای راهنمایی زوج‌ها استفاده شد.

به گفته او، اکنون هفتاد مرکز مشاوره در استان وجود دارد که از این تعداد، سی مرکز در مشهد است. روند کار آن‌ها به این شکل است که زوجین متقاضی طلاق باید قبل از تشکیل پرونده در دادگستری به این سامانه مراجعه‌کنند. تقاضای افراد توسط روان‌شناس، مددکار و کارشناس حقوقی اجتماعی بررسی می‌شود و به نوعی درخواست متقاضیان طلاق قبل از مراکز مشاوره و محاکم قضایی غربالگری می‌شود.

فیروزی با تأکید بر اینکه ارتقای دانش مشاوران و کارشناسان، به مشاوره بهتر افراد کمک می‌کند، صحبتش را این‌طور ادامه می‌دهد: میزان سازش زوجین در سال‌های اول ایجاد سامانه تصمیم، بین ۱۵ تا ۱۸ درصد بود؛ اما اکنون ۲۷ درصد از افرادی که به مراکز مراجعه می‌کنند، به صلح و سازش می‌رسند و به زندگی مشترکشان برمی‌گردند.

او یادآور می‌شود: طلاق یک موضوع اجتماعی است و علت‌های زیادی دارد که ما به آن شبکه علّیتی می‌گوییم؛ به همین خاطر وقتی می‌خواهیم یک موضوع اجتماعی را کنترل کنیم، باید کل شبکه علّیتی را در نظر داشته باشیم که مسائل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، فضای مجازی و... را شامل می‌شود. این‌ها مسائل کلانی است که دست بهزیستی نیست؛ اما این سازمان با سامانه «تصمیم» سعی در مهار این معضل گرفته است. گرچه در سه سال اخیر روند رشد طلاق در استان متوقف شده است، ولی باز هم جزو استان‌های پیش‌تاز هستیم و برای مهار موضوع طلاق همه دستگاه‌ها باید دست به دست هم بدهند.

دوستش داشت و برگشت

نسترن در دوران دانشگاه با همسرش آشنا شد. آن‌طور که می‌گوید، محبوب بودن و متانت داوود، مهر عجیبی به دلش انداخت؛ اما شرم، مانع از آن بود که بروز دهد تا اینکه خود داوود با پیش گذاشت و خیلی زود مقدمات آشنایی خانواده‌ها فراهم شد. به قول نسترن، با وجود همه مخالفت‌ها، آن‌ها «مال هم شدند».

چند سال اول حس خوشبختی، انرژی وصف‌ناپذیری به او داده بود تا اینکه خیلی اتفاقی متوجه موضوعی شد. داوود تراamadول مصرف می‌کرد و به آن معتاد بود. با متوجه شدن این موضوع، انگار دنیا روی سرش خراب شده و همه چیز به آخر خطر رسیده باشد. روزهای اول فقط گریه می‌کرد و ساعت‌ها چشم به دیواری دوخت و نمی‌توانست تصمیم بگیرد. همسرش می‌گفت «از دوران دبیرستان مصرف می‌کنم و اصلاً اعتیادآور نیست»؛ اما او حتی نتوانست برای یک روز قرص‌ها را کنار بگذارد. دور انداختن قرص‌ها به شدت داوود را عصبی کرده بود؛ تا جایی‌که دست روی نسترن بلند کرد و او به حالت قهر برگشت خانه پدری و همان‌اول هم به همسرش پیام داد که کار را دوستانه و رفاقتی تمام کنند و نوشت: «امروز بدترین روز زندگی‌ام است؛ چون باید کسی را که با جان و دل می‌خواهم، کنار بگذارم».

نسترن سعی دارد صحبت‌هایش را جمع و جور کند؛ داوود می‌گفت به من فرصت بده، ولی چون خانواده‌ام از اول مخالف بودند، اجازه ندادند به زندگی او برگردم. خلاصه اش اینکه من جدا شدم؛ اما بدون او، نفس کشیدن برایم سخت بود. یک ماه، دو ماه، سه ماه گذشت؛ اما باز هم سخت بود. گفتم به ماه ششم که برسد، فراموش می‌کنم؛ اما هفتمین ماه هم آمد و من همچنان به داوود فکر می‌کردم. دست و دلم به هیچ کاری نمی‌رفت. بارانمایی مشاور خانواده، انگار خدا دنیا را به من داد: «برگرد و برای درمان به او فرصت بده»؛ حتی منتظر نماندم نظر خانواده‌ام را برپرسم. زنگ زدم و گفتم آماده باش برویم کمپ. گرچه خودش هنوز اعتقاد داشت قرص اعتیادآور نیست؛ اما خیلی تابع بود و از اینکه من زنگ زده بودم، خوش حال شده بود. وسایلیش را جمع کرد و آماده شد. حتی حالا که وقت تعریف کردن از آن روزها می‌شود، با همه سختی‌هایی که برآورفته است، لذت می‌برد از کاری که انجام داده است. می‌گوید: شبیه شخصیت فیلم‌ها شده بودم. پا به پایش جلسه معناتان گمنام را می‌رفتیم، گپ می‌زدیم و از این فصل نوی زندگی لذت می‌بردیم. بعد از آن تصمیم به بچه دار شدن گرفتیم و «نفس»، دنیایمان را زین‌ب‌تر کرد.

خوش‌حالم این تصمیم را گرفتیم و به زندگی برگشتیم. غافل بودن و ندانستن مهارت‌های زندگی از جمله دلایلی است که هم متولیان دستگاه‌های مرتبط و هم کارشناسان و مددکاران حوزه روان‌شناسی برای به بن بست رسیدن زندگی‌ها به آن اشاره می‌کنند.

آموختن مهارت‌های زندگی

مینا هم در هجده سالگی تصمیم به ازدواج گرفته است. اصل‌گفته‌های خانواده و اطرافیان

برایش مهم نبود که او برای گرفتن این تصمیم سخت هنوز خیلی کم سن است. آن روزها فقط برایش یک دلیل کافی بود که بتواند کنار همسرش روزگار شیرینی داشته باشد. خلاصه می‌گوید: امیر را دوست داشتم و خانواده‌ام هم مجبور بودند به خواسته من تن دهند.

او در ادامه تعریف می‌کند: وصلت ما با وجود مخالفت خانواده‌ها شکل گرفت. هنوز به شروع زندگی مشترک هم نرسیده بودیم که به بهانه‌های پیش پا افتاده با هم دعوایمان می‌شد و لجاج بازی‌هایی که خیلی مسخره و بچگانه به نظر می‌رسید. از موضوعات پیش پا افتاده و ساده مثل انتخاب رنگ فرش و مبلمان و انتخاب سرویس آشپزخانه گرفته تا جریان‌های مهم‌تر شبیه زمان بچه دار شدن و انتخاب اسم و... احساسات زودگذر عشق و عاشقی خیلی زود رنگ باخت. گاه شبیه بچه‌ها وسط خیابان دعوایمان می‌شد و کار به فحش و سر و صدا می‌رسید. تازه به حرف پدر و مادرم رسیده بودم. من خیلی زود تصمیم‌گرفته بودم و حالا هم باید تاوان می‌دادم. از آن دختر پر شور و شور، یک روح منزوی و افسرده مانده بود. دیگر دوست نداشتم امیر را ببینم. با خودم فکر می‌کردم وقتی بهترین روزهای زندگی ما به این شکل بگذرد، ادامه آن چطور خواهد بود؟ با امیر به توافق رسیدیم که از هم جدا شویم و مصمم هم بودیم؛ اما...

مینا «اما» را با مکث و تأکید ادا می‌کند و ادامه می‌دهد: جلسه‌های مشاوره که لازم بود قبل از طلاق بگذرانیم، خیلی به من و همسر کمک کرد. اینکه ما مهارت صحبت‌کردن و ارتباط‌گرفتن با هم را نداشتیم و لجاج بازی‌های بچگانه داشت زندگی‌مان را نابود می‌کرد و حقیقتاً بعد از آن جلسه‌ها خیلی چیزها یاد گرفتیم، اینکه ارتباط کلامی و نوع صحبت‌کردن در پایداری زندگی خیلی مؤثر است.